



اکثریت و اقلیت

خوانشی در میان دموکراسی و فاشیسم

بختیار علی

ترجمه از کردی: عدنان حسن پور*

در هنگامه‌ی نگارش قانون اساسی عراق یکی از اصولی که هیات گرد بر آن تأکید فراوان داشتند این بود که در عراق دموکراسی به ابزاری در خدمت اکثریت تبدیل نشود، در واقع دموکراسی را می‌توان نوعی سیستم سازماندهی قلمداد نمود که در آن حقوق کلیه‌ی اقلیت‌ها تضمین و تثبیت شده باشد. اما نکته‌ای که احزاب گردی در انجمن حکم عراق بر آن تأکید می‌ورزیدند (تبدیل نشدن دموکراسی به ابزاری در خدمت اکثریت) نشانه و دلیلی است بر وضعیت التقاطی عمیقی که هر کدام از دو قدرت سیاسی عمده‌ی کردستان در درون آن قرار دارند. نیز دلیلی دیگر است بر تفاسیر خودمحوارانه‌ای که بر پایه‌ی زمان و مکان در مورد دموکراسی انجام می‌گیرد، تفسیری که بیش از آن که در ارتباط با ماهیت دموکراسی باشد پایبند امیالی حزبی است که در ورای تعریف مذکور قرار دارند.

این که احزاب ما بر این باورند که دموکراسی به مفهوم حکومت اکثریت نبوده و باید کلیه‌ی ضمانت‌های لازم جهت صیانت از حقوق اقلیت در قانون اساسی لحاظ گردد، امری مورد قبول و قابل ستایش است، اما هنگامی که تاریخ ۱۲ ساله‌ی حاکمیت نیروهای سیاسی کردستان خلاف این باور را نمایان می‌سازد، آن گاه می‌توان این وضعیت را نوعی کم‌مدی تلقی نمود. آن گونه که گفته می‌شود در انتخابات کردستان (۱۹۹۲) حزب دموکرات کردستان توانست به میزان یک درصد بیشتر از اتحادیه‌ی میهنی رای به دست آورد. با وجود اینکه چنین تفاضل قلیلی به هیچ وجه حق «اکثریت» را برای کسی به ارمغان نمی‌آورد، اما ۱۲ سال است که از این اکثریت‌پنداری زجر می‌کشیم. تصویری که چنین می‌انگارد دموکراسی به مفهوم حکومت اکثریت است، حتی اگر به میزان یک درصد باشد، دوازده سال تمام است آزارمان می‌دهد، در این دوازده سال آن یک درصد، حیات سیاسی، پارلمانی و مدیریتی کردستان را فلج نموده است، حتی می‌توان گفت حیات اخلاقی، اجتماعی و فردی ما را نیز با بحران عمیقی روبرو کرده است. مطمئناً اگر در تعاریف سیاسی ما دموکراسی به مفهوم حکومت اکثریت نمی‌بود، دعوا بر سر یک درصد تبدیل به آن جنگ افیونی و ویران‌گر نمی‌شد که

* عضو هیأت تحریریه هفته‌نامه‌ی «ناس»

دوازده سال تمام جامعه‌ی ما را از داخل نابود کرد.

این تناقض‌های فجیع دلیلی بر فهم غلط از دموکراسی نیست، بلکه دلیلی است بر وجود یک بحران اخلاقی عمیق در ساختار سیاسی کُردی. دو حزب عمده‌ی ما در بغداد به ارائه‌ی تفسیری از دموکراسی می‌پردازند اما در کردستان قایل به تفسیری دیگر و متفاوت با تفسیر قبلی می‌باشند. در بغداد دموکراسی به مفهوم ضمانت قانونی حفاظت از حقوق اقلیت و در کردستان هم به مفهوم حاکمیت مطلق اکثریت معرفی می‌گردد. این چنین تناقض‌هایی در نهایت به فهم ما از دموکراسی ضربه‌ای ویرانگر وارد می‌آورند، زیرا تا اندازه‌ی زیادی با فهم، تفسیر و تعریف مفهوم دموکراسی گره خورده‌اند، در واقع تناقض مذکور راهکاری مناسب است برای شناخت ماهیت کلی قدرت در کردستان. دموکراتیک بودن هر جریان یا گروه سیاسی در هنگام در اقلیت بودن آن قابل اثبات نیست، بلکه آن‌گاه محرز می‌شود که در جایگاه اکثریت قرار بگیرد. در جهان کلیه‌ی اقلیت‌های سیاسی گرایشی فراوان‌تر و محرزتر به دموکراسی از خود بروز می‌دهند، چون تنها در سایه‌ی دموکراسی است که اقلیت می‌تواند بخشی از حقوقش را به دست آورد، یعنی دموکراسی در نقطه‌ی مقابل فاشیسم، که خواستار محو و نابودی انواع اقلیت‌هاست، قرار می‌گیرد.

فاشیسم نوعی از قدرت را تولید می‌کند که چنین می‌انگارد توانایی جمع‌آوری و جذب کل جامعه را دارا می‌باشد، مبنای این انگاره «احساس قدرت» است. قدرتی که آنچنان در حس غرور خویش غوطه‌ور است که احساس می‌کند نیاز به هیچ‌گونه همزیستی با نیروهای دیگر ندارد. آبشخور عمده و اساسی دیکتاتوری و فاشیسم از همین باور سرچشمه می‌گیرد، باوری که در وهله‌ای از زمان نیروی سیاسی را به این نتیجه می‌رساند که وی دارای اکثریتی بزرگ بوده و توانایی این را دارد که مدت زمانی طولانی کلیه‌ی برنامه‌های خود را بر تاریخ، جامعه و حتی برخی اوقات بر کل دنیا تحمیل نماید. از همین رو فاشیسم پدیده‌ای است که از مفهوم «رمه» جدا ناپذیر است، «هیچ» انگاشتن اقلیت‌ها هم یک خصلت مهم این ساختار می‌باشد. فاشیسم در هر زمان و مکان حاوی سه اصل بنیادین است که عبارتند از:

- پدیده‌ی ایجاد «رمه»
- ایجاد اقلیتی خطاکار
- انحصار رسانه

کلیه‌ی تجربه‌های فاشیستی حاوی این سه اصل بنیادین می‌باشند. در این مقال و در راستای عدم انحراف از اصل بحث، صرفاً نکات اول و دوم را مورد بررسی قرار می‌دهم.

اصل اول: فاشیسم ایجاد نوعی سیستم سمبل و اشاره است، وظیفه‌ی این سیستم پدید آوردن تصویری است

که در آن یک نیروی توده‌ای قوی و سازماندهی شده در کنار حزب و پیشوا قرار دارد. از همین روست که تدارک گردهمایی‌های بزرگ توده‌ای، راهپیمایی‌های طولانی، ادعای ارتش میلیونی و اظهار نظرهای مستمر به نمایندگی از مردم، از لازمه‌ها و شاخصه‌های فرهنگ فاشیستی محسوب می‌شوند. فاشیسم از دیدگاه پژوهش‌گران برجسته‌ای چون «ویلهم رایش، فروم و الیاس کانیتی» عبارت است از به‌غلیان درآمدن «احساس قدرت»، فاشیسم خروشی روانشناختی است که نقطه‌ی پایان آن هنگامی است که اعضای گروه فاشیستی احساس کنند عضو گروهی هستند که انرژی و خواست کلیه‌ی مردم و نیز جامعه‌ی پشتیبان آن است، هنگامی که احساس کنند قطره‌ای از دریای یک نیروی اقیانوس مانند بوده و اکثریتی مطلق هستند. به همین دلیل است که احزاب فاشیستی حتی اگر از طریق انتخابات به قدرت برسند، مانند حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان، هنوز در تبلیغات و معرفی خود معترف به کسب مشروعیت از طریق دموکراسی نیستند، بلکه مشروعیت واقعی را در تصوراتی جستجو می‌کنند که سرچشمه‌ی آن را یک نیروی بزرگ غیرقابل باور معرفی می‌کنند. نیرویی که قادر است رمه‌ای عظیم از مردم را به دنبال خود بکشانند، پیشوایی که دارای نیروی کارزماتیک است که می‌تواند تمامی احساس‌ها و شعورها را به غلیان درآورده و آن‌ها را کانالیزه نماید.

تجربه‌ی نازیسم آلمانی و بعثیزم عراقی دو تجربه‌ی عظیمی‌اند که نشان دهنده‌ی بازگشت مداوم به مساله‌ی اکثریت هستند، ادبیات نازی و رسانه‌های بعث هر دو در تلاش بودند احزاب خود را یک نیروی بزرگ توده‌ای معرفی نمایند که قادرند میلیون‌ها نفر را جذب و به خیابان‌ها بکشانند. فاشیست‌ها مدام تفکر «ما اکثریتیم» را تکرار می‌کنند، پس از تحمیل این نکته چنین القا می‌کنند که بایستی همیشه تصاویر «پیشوا» در ابتدا و بالاتر از همه و «رمه»ی مردم نیز در ورای وی در حرکت باشند. به عبارتی دیگر سناریویی طراحی می‌شود که در آن «پیشوا» در درون دایره‌ای نورانی جا خوش کرده و توده‌ی عظیم مردم نیز در حاشیه و دنباله‌ی وی گوش به فرمان آماده‌ی اطاعت‌اند، و این سناریو به کلیشه‌ای تبدیل می‌شود که در کلیه‌ی عرصه‌های جوامع تحت امر سیستم‌های فاشیستی و دیکتاتوری حضوری همیشگی دارد. برگزاری کنگره‌های بزرگ، تشکیل گردهم‌آیی‌های میلیونی، ایجاد ادارات و نهادهای فربه و عظیم، نصب مجسمه‌های بلند و ... بخش مهمی از مکانیسمی را تشکیل می‌دهند که از طریق آن، حزب خود را به عنوان نماینده‌ی مطلق مردم معرفی می‌کند.

تفاوت بنیادین احزاب دموکرات و فاشیست، البته تفاوت‌های مهم دیگری نیز وجود دارد، در این است که حزب دموکرات آمادگی تبدیل شدن به اقلیت سیاسی را دارا می‌باشد، اما حزب فاشیست حیات و مرگ خود را به تمامی وابسته به «اکثریت بودن» می‌نماید. حزب دموکرات قدرت اقرار به «اقلیت بودن» را دارد، از همین روست که دفاع و صیانت از حقوق اقلیت به بخش مهمی از دیدگاه و تفکرات وی، و به تبع آن به بخشی از

برنامه‌هایش در باب تعریف ساختار سیاسی و حقوقی کشور تبدیل می‌گردد. در مقابل، حزب فاشیست قادر نیست خود را اقلیت سیاسی تصور نماید، به همین دلیل وقتی در تصوراتش خود را «یگانه قدرت» و «بزرگترین قدرت» می‌انگارد اما دچار شکست می‌شود، آن هنگام دیگر موجودیت خود را به عنوان گروهی سیاسی از دست داده و برای همیشه نابود می‌شود، از خاکسترش هم صرفاً نیروهای کوچک و تندرو باز تولید می‌شوند.

اصل دوم: فاشیسم صرفاً به معنای عدم پذیرش «اقلیت بودن» از جانب نیروی سیاسی نیست، بلکه در عین حال حاوی استراتژی حذف کلیه اقلیت‌ها هم می‌باشد. مقابله با اقلیت‌ها و معرفی آن‌ها به عنوان آفت‌هایی که ساختار متحد و هم‌گرایی جامعه را دچار چالش نموده و اتحاد میهنی را نیز در معرض خطر قرار می‌دهند، یکی از استراتژی‌های مهم فاشیسم محسوب می‌گردد. فاشیسم تلاشی است در راه حذف کلیه تمایزات، به همین سبب همیشه اقلیت‌ها به عنوان عامل خطا و مانع در برابر فرصت‌های ایجاد شده جهت پیدایش اتحاد بزرگ ملی قلمداد می‌شوند. از دیدگاه نازیسم «یهودی‌ها» و از دیدگاه بعثیسم «کردها» اقلیت‌هایی بوده‌اند که در مسیر تحقق همگرایی و جامعه‌ی رویایی ناسیونالیست‌های آلمانی و عرب سنگ‌اندازی نموده‌اند. در منطق فاشیسم معیار اساسی مشروعیت داشتن «قدرت» بوده و وابستگی به اقلیت هم ضعف محسوب می‌شود. به همین دلیل وابستگی به اقلیت منجر به پیدایش عقده‌ای بدخیم در تمامی اقلیت‌ها می‌گردد، احساسی که حتی پس از نابودی فاشیسم نیز در هیات یک مشکل روانشناختی عمیق در درون گروه‌ها و افراد مرتبط با «اقلیت» باقی مانده و به حیات خود ادامه می‌دهد. دموکراسی تنها سیستمی است که توانایی نابودی این احساس مشکل‌ساز را، در همان اوایل، دارا می‌باشد، آن‌هم از طریق متحقق نمودن حقوق اقلیت بر پایه‌ی خواست‌های خودشان، بدین ترتیب اقلیت دیگر از حقیری و اقل بودن خود دچار شرم و عذاب نمی‌شود. در فاشیسم پرونده‌ی بزه‌های اقلیت خطاکار بالاتر از کلیه‌ی پرونده‌های دیگر قرار می‌گیرد، اما در دموکراسی و در تضادی کامل با الگوی فاشیستی، سیانت و حفاظت از اقلیت به عنوان عنصری مرکزی و بنیادین، حضوری جدی دارد.

«توده» به مثابه‌ی مفهومی متضاد و مخالف با مفهوم «اقلیت»

مفاهیمی چون «توده»، «نیروی بزرگ توده»، «طوفان توده» و ... اصطلاحاتی مهم در فرهنگ سیاسی ما محسوب می‌شوند. این اصطلاحات همیشه دلالت بر همسانی و هم‌رنگی جامعه دارند؛ نیروی هماهنگ، بدون شکاف و تجزیه‌ناپذیر که به تفکر پرداخته و اعلام موضع می‌کند. این اصطلاح از فرهنگ فاشیسم وارد فرهنگ سیاسی ما نشده، بلکه کاملاً برعکس از فرهنگ چپ - فرهنگ مارکسیستی - به درون فرهنگ سیاسی ما راه یافته است. حتی سرچشمه‌ی اصلی این اصطلاح در گفتمان بعث نیز به تأثیرات مستقیم تجربه‌ی بلشویکی - استالینی سران بعث بازمی‌گردد. واضح است که واژه‌ی «توده» در فرهنگ مارکسیستی دچار تغییر و تحولات

عظیمی گشته است، این واژه در آثار کلاسیک مارکسیستی اشاره‌ای است به اکثریت مردم فقیر و ندار در برابر اقلیتی دارا و ثروتمند. بعدها که مارکسیسم به وسیله‌ی بلشویک‌ها از فلسفه‌ی اجتماعی به ایدئولوژی حزبی تبدیل شد، واژه‌ی «توده» به مفهوم کلیت بدنه‌ی حزب که تابع دستورات حزبی است در نظر گرفته می‌شد. به حدی که جداسازی این دو اصطلاح، حزب و توده، هم از حیث نظری و هم از حیث عملی، به امری غیر ممکن بدل گردید. آن‌گاه هم که نیروهای کمونیست به حکومت رسیدند واژه‌ی «توده» به کاراکتری بدون نقش تغییر مفهوم داد، واژه‌ای که بر کل جامعه دلالت داشته و با وجود همه‌ی تفاوت‌ها و تمایزها و در راستای ایجاد نوعی اتحاد همیشگی مابین (دولت و جامعه / پیشوا و مردم)، به مثابه‌ی یک نیروی هماهنگ و همسان در نظر گرفته می‌شود.

تغییر مفهوم واژه‌ی توده به اصطلاحی که صرفاً به منظور نفی گرایش به اقلیت به کار برده می‌شود، یکی از صفات عمده‌ی فرهنگ فاشیستی است. در این وضعیت واژه‌ی توده به مثابه‌ی واژه‌ای جادویی، که از طریق آن گروه‌های مختلف سیاسی به اثبات نمایندگی اکثریت مردم می‌پردازند، کاربرد پیدا می‌کند. فرهنگ مذکور در دولت‌های استالینیستی همان مسیر و روند دولت‌های فاشیستی را طی می‌کند؛ جمع‌آوری مردم، تشکیل راهپیمایی‌های بزرگ، نمایش دیسیپلین و نظم مردم در رکاب پیشوا و حزب و... مجموعه تصاویری هستند که زندگی روزمره و رسانه‌های دولت را در حکومت‌های توتالیترستی به تسخیر خود درمی‌آورند. این تصاویر یک فرهنگ مشترک ما بین دولت‌های کمونیستی و دولت‌های فاشیستی می‌باشند. در هر دو مدل رهبر جایگاه مرکزی و بنیادین را به خود اختصاص داده و حزب نیز یگانه نماینده‌ی کلیه‌ی افراد و نیروهای فعال جامعه تلقی می‌گردد. در این میان تنها اسامی دشمنان دچار تغییر می‌شوند؛ در دولت توتالیتر ناسیونالیست، «دشمنان» به دیگر اقلیت‌های قومی یا دینی اطلاق می‌شود ولی در دولت کمونیستی اسامی دشمنان به بورژوا، خرده بورژوا و ضد انقلاب تغییر می‌یابد. در نهایت و در هر دو مدل اضمحلال و نابودی اقلیت‌های سیاسی متفاوت جزء اساسی کار محسوب می‌شود، از همین رو ستایش گرایش به اکثریت، ادعای نمایندگی اکثریت و تنفر از اقلیت به جزء لاینفک کلیه‌ی فرهنگ‌های سیاسی توتالیتر تبدیل می‌شود.

در عراق، حزب بعث فرهنگ ستایش و برترانگاری اکثریت را به شیوه‌ای بسیار خطرناک به اجرا می‌گذاشت، بعث مدل سیاسی خود را به عنوان تعبیر اراده‌ی توده‌ی مردم عرب به جهان عرضه می‌کرد. رسانه‌های بعثی بر اساس تأکید مداوم بر توده پایه‌گذاری شده بودند، در تعریف آن‌ها توده مفهومی بود که بر واحدهای کوچک قابل تقسیم نبود. در واقع توده واژه‌ای بود که در راستای نابودی کلیه‌ی گرایش‌هایی که به سمت اقلیت حرکت می‌کردند پا گرفته بود. واژه‌ی توده کلیه‌ی اقلیت‌ها و هویت‌های گوناگون و متفاوت را

در یک واحد کلی جمع آوری و در چارچوبی رمه‌ای متحد می‌گردانید. هم چنین خصلت اقلیت بودن را از آنان گرفته و به ادغام‌شان در یک رمه‌ی بی نام و نشان اقدام می‌نمود.

در قرن بیستم واژه‌ی توده به واژه‌ای اساسی تبدیل شد، کم‌تر واژه‌ای را می‌توان یافت که بدین اندازه تکرار شده باشد. کلیه‌ی حکومت‌ها و احزاب شرق، من جمله احزاب گُردی، به حزب توده بدل شده و ادبیات سیاسی آن‌ها با این واژه نضج گرفت، به طوری که نمی‌توان بیان‌نامه یا نوشته‌ای را یافت که حاوی واژه‌ی مذکور نباشد. «توده» به منبع مشروعیت و جانشین دموکراسی تبدیل گشته و همراه با خود توهم عمیقی به وجود آورد که آن را «توهم گرایش به توده» نام‌گذاری می‌کنم.

گسترش و توسعه‌ی این واژه به نابودی چندین مفهوم و اصطلاح مهم می‌انجامد، در واقع به افیونی بدل می‌شود که امکان کسب شناخت و پیدایش تفکر سیاسی را از بین می‌برد. در این فرایند هر نوع انتقادی نسبت به «توده» امری حرام و تابویی عظیم می‌باشد، تفکر در باب روانشناسی و ذهنیت توده ممنوع اعلام شده و به تبع آن پرسش از مشروعیت نیروهای سیاسی نیز پرسش از قداست توده قلمداد می‌شود. هرگاه که توده به امری مقدس تبدیل شد، باز نمود آن نیز - که عبارت است از اکثریتی عظیم که همگی دارای یک نوع میل و هویت بوده و همگی یک نوع دست، چشم و دهان دارند و به یک نوع و یک زبان مشترک به ایراد سخن می‌پردازند - به امری مقدس تبدیل می‌شود. حزب هم که طبیعتاً خود را پیشرو و رهبر توده می‌انگارد به پیشوا و نگهبان این قدسیت بدل می‌گردد.

احزاب کردی در این چنین معادله‌ای می‌زیند، معرفی خود به عنوان پیشرو توده بخشی است از فرهنگی که منبع تراوش این احزاب است. هیچ‌کدام از دو حزب عمده‌ی کردستان (PDK, PUK) حاضر نیستند خود را در هیات اقلیت تصور کنند. «تبدیل شدن به اقلیت» نوعی ترس ریشه‌دار تاریخی است که در بطن این دو حزب جا خوش کرده است.

کسب رای اکثریت - حتی اگر به میزان یک درصد هم باشد - مایه‌ی دل‌خوشی آن‌هاست، تبدیل شدن به اقلیت هم - حتی اگر به میزان یک درصد باشد - به پیدایش عقده‌های روانشناختی و تاریخی متعددی می‌انجامد. خواست کسب عنوان اکثریت و عدم پذیرش اقلیت به شیوه‌ای عمیق در بطن ساختار سیاسی جامعه‌ی ما ریشه دوانیده، به حدی که کلیت فرایند دموکراسی کردستان را دچار رکود نموده است. هیچ‌کدام از این احزاب حاضر به پذیرش آزمایشی تازه نبوده و بسیار سرسختانه از انتخابات فرار می‌کنند. مطمئناً در آینده نیز راهکاری جدید جهت گریز از انتخابات پیدا می‌کنند، راهکاری که موجبات تداوم حیات و ابراز قدرت را برای‌شان ممکن گردانیده و در نهایت به یک انتخابات واقعی تن نمی‌دهند. زیرا هیچ‌کدام نمی‌خواهند حتی تصور

احتمال به اقلیت افتادن را نیز به ذهن خویش راه دهند، از همین رو هیچ‌گونه اندیشه و برنامه‌ای هم جهت صیانت از حقوق اقلیت به وجود نمی‌آید. همین خواست «یگانه حاکم و قدرت مطلق بودن» موجب جداسازی مناطق تحت امر و ایجاد مرز مابین این مناطق شده است. تجزیه‌ی مذکور را می‌توان در عدم پذیرش نقش اقلیت جستجو نمود، می‌توان گفت در بطن سیاست کردی نوعی خواست فاشیستی در راستای هیچ‌انگاری و حقیر شمردن اقلیت به چشم می‌خورد. دفاع از حقوق اقلیت در تجربه‌ی دوازده سال گذشته‌ی فرمانروایی احزاب کرد امری غایب و ناشناخته بوده است، به عوض آن دوازده سال است با چالشی به نام «چالش اقلیت» درگیر هستیم، تا به اکنون نیز ارائه‌ی تعریفی صحیح شده و متناسب با مفهوم اقلیت، و یا حتی تلاشی کوچک در جهت فهم معنای این واژه، به موضوع تفکر سیاسی ما تبدیل نشده است. به نظر بنده زمان آن فرا رسیده که فرهنگ سیاسی ما واژه‌های خنثی و منفعلی هم‌چون واژه‌ی توده را به کناری نهد، واژه‌ای که به صورتی مداوم حزب را به عنوان اکثریت معرفی می‌نماید، اکثریت را تقدیس می‌کند، حق را شایان اکثریت می‌داند و به عنوان عامل نابودی، محو و مفهوم زدایی از کلیه‌ی تزهایی که اکثریت را خوش نمی‌آید ایفای نقش می‌کند. در مقابل نیز بایستی حقوق گروه‌های اجتماعی، طبقات مختلف و افراد درون جامعه جانشین این واژه شود. تقدیس اکثریت یک فرایند سیاسی خطرناک است که منجر به توتالیتریسم می‌شود، رمه‌گرایی را پدید می‌آورد، عامل ایجاد رمه‌های بزرگ آدیان بوده و سرانجام عامل ظهور رهبران کاریزماتیک و دیکتاتوری می‌باشد که در ابتدا بر پایه‌ی داعیه‌ی توده‌گرایی به قدرت می‌رسند.

نقطه‌ی تمایز دموکراسی و فاشیسم در نوع نقش اکثریت نهفته است، در دموکراسی اکثریت ناچار به ایفای نقش و دارا بودن چهره‌ی سیاسی می‌باشد. اکثریت باید دارای گفتمانی عقلانی بوده و کلیه‌ی حقوق اقلیت را نیز رعایت نماید، همچنین باید آمادگی تبدیل شدن به اقلیت را نیز داشته باشد. در عرصه‌ی دموکراسی تمامی اکثریت‌ها ماحصل اتفاق نظر و ائتلاف اقلیت‌های سیاسی و اجتماعی گوناگون می‌باشند، یعنی اکثریت در نتیجه‌ی تفاهم چندین لایه و اقلیت مختلف بر سر یک سری امورات اجتماعی موقت و مشروط پدید می‌آید. در دموکراسی، اکثریت یک هویت برتر، کلی و متعالی نیست که از ازل به گروهی تعلق گرفته باشد، تعهدی نیست که در نتیجه‌ی امری غیر از توافق به وجود آمده باشد، هویتی والا نیست که از بنیان حاوی هیچ‌گونه خرده هویت دیگری نباشد. بر خلاف این موارد باید اذعان نمود که در واقع اکثریت در نتیجه‌ی تلاش‌های گروه‌های اجتماعی گوناگون از طریق تلفیق منافع، برنامه‌ها و استراتژی و در راستای ایجاد اکثریت پدید می‌آید. در جامعه‌ی دموکراتیک اگر حزب بخواهد رای اکثریت را از آن خود نماید، بایستی یک دیالوگ و گفتگوی مداوم با سندیکاها، نهادهای جامعه‌ی مدنی، قدرت‌های بازار، لابی‌های فشار و گروه‌های استراتژیک

و تأثیر گذار جامعه به وجود آورد. حزب، فرمانروا و حاکم این نیروها نبوده و از طریق خنثی نمودن آنان و تحمیل قدرت خویش - آن‌چنان که امروزه در کردستان مرسوم است - به چنین جایگاهی دست نیافته است. بلکه در واقع خود این نیروها هستند که از طریق تغییرات مداوم در منافع و استراتژی‌های خویش ائتلاف‌های سیاسی را دچار تغییر و دگرگونی کرده و اکثریت آرا را از آن حزبی نموده و از حزبی دیگر باز می‌ستانند.

در سیستم دموکراتیک هیچ اکثریت یا اقلیتی نمی‌تواند خود را حامل حقیقتی تاریخی یا مالک جوهر و ذات یک پیام اجتماعی بداند، زیرا پیام اجتماعی متافیزیکی و متعالی وجود خارجی ندارد. جامعه از سلسله‌ای خواست و نیروی متفاوت شکل می‌گیرد که در زمان‌های مختلف اهداف متفاوت و متغیری را دنبال می‌کنند. اما سیستم‌های فاشیستی بر اساس باور به یک پیام اصولی متافیزیکی و لامتغیر «رساله خالده» پدید آمده و «توده» حامل این پیام معرفی می‌شود. بر پایه‌ی این دیدگاه پیام و خواست اقلیت به هیچ وجه خواست جاویدان و بزرگ تلقی نمی‌گردد، بلکه این پیام توده‌های مردم است که نیروهای مقدس در روند تاریخ به صیانت و حفاظت آنها پرداخته و آن را به مردم باز می‌گردانند. در مقام مقایسه با این افسانه‌ها و خرافات فاشیستی باید اذعان نمود که در سیستم‌های دموکراتیک اقلیت دارای نقش اجتماعی و سیاسی مهمی بوده و در کلیه‌ی معادلات و محاسبات حضور جدی دارد. به عبارت دیگر اقلیت به مانند دیگر گروه‌ها نقش خود را ایفا و در برابر آنها قرار می‌گیرد، زیرا زندگی و جامعه بر اساس تفاوت، تشتت و تکثر شکل می‌گیرد. در واقع این تکثر است که ذات و جوهر زندگی می‌باشد و نه یک هویت یگانه، تحریک فرد خلاقیت را موجب می‌شود و نه امر رمه. در نظام‌های رمه‌گرا و فرهنگ‌های توده‌پرست، اقلیت به مثابه‌ی شیطان لعینی است که اتحاد و همگرایی گروه، جامعه و هویت را به مخاطره می‌اندازد. بر پایه‌ی تعاریف «گوستاو لوبون، فروید و الیاس کانتی» رمه به هیچ وجه تمایز و تکثر را بر نمی‌تابد و هم‌سانی ذاتی را مقدس می‌انگارد. از همین رو ذکر این نکته را ضروری می‌دانم که تیوری‌هایی که معتقدند اکثریت در دموکراسی و رمه در فاشیسم با هم تفاوت دارند، از فقری بزرگ و سطحی‌نگری عمیقی متأثرند و بر پایه‌ی «عدم فهم مناسب» شکل گرفته‌اند.

تناقض‌های خرد سیاسی کردی

به مثابه‌ی بازتاب تناقض‌های موجود در خرد سیاسی عربی و مشرق‌زمین مطالعات فرهنگی

تضاد عمده‌ی مابین حزب دموکرات و اتحادیه‌ی میهنی کردستان ناشی از این امر است که هر دوی آنها در پی ایجاد فضای سیاسی همانند و هم‌سانی‌اند. فاشیسم و استالینیسیم نیز هر دو خواستار ایجاد فضای سیاسی همانند بودند؛ یک فضای بدون کشمکش و رقابت که هرگز دو نیروی «متفاوت» و «متضاد» هم‌زمان در درون آن وجود ندارند. همین خواست توتالیتاریستی همراه با خود فرایند نابودی کلیه‌ی نیروهایی که هم‌سانی و

هم‌گرایی را به مخاطره می‌اندازند، پدید می‌آورد، به عبارت دیگر این خواست دقیقاً در درون گفتمان و فرهنگ ترس از اقلیت و مخالفت با آن قرار گرفته است. این ترس از اقلیت و حقیر شمردن آن، ناشی از یک فرایند سیاسی و تاریخی طولانی می‌باشد که در طی آن خرد سیاسی کردی کاملاً با خواست و جهان‌بینی قدرت‌های حاکم بر کردستان آمیزش یافته است. در این روند، کیفیت و ماهیت خرد (تفکر) نیروهای سیاسی کردی به کپی‌کاملی از خرد نیروهای سیاسی عربی، ترکی و فارسی تبدیل شده است. ستایش اکثریت و توده و به زانو درآوردن اقلیت از طریق اجبار و زور، جوهر و ذات فرهنگ فاشیستی موجود در منطقه بوده است. ایجاد یک فضای سیاسی هم‌سان و هم‌آهنگ، که دیگر اقلیتی آشوب طلب چون کردها نتوانند هم‌گرایی آن را از بین برده و به ایجاد کشمکش و نزاع بپردازند، همواره بنیان پروژه‌های فاشیستی شرقیان بوده است. همین خرد و دیدگاه، همراه با کلیه عناصر آن، به درون خرد سیاسی و جهان‌بینی کردی منتقل شده است. در منطقه‌ی خاورمیانه استراتژی مخالفت با اقلیت منجر به ایجاد فرایند ژینوساید و اضحلال قومی ما کردها شده و در سطح داخلی نیز به جنگ‌های داخلی و تقسیم کردستان انجامیده است. در جهان‌بینی ناسیونالیست‌های همسایگانمان، کرد «اقلیت» محسوب می‌شود، از دیدگاه اتحادیه‌ی میهنی و حزب دموکرات نیز هر نیرو، گروه و واحد غیر حزبی که تحت امر پروژه‌های حزب قرار نگیرد به عنوان مخل و عامل به مخاطره انداختن خواست احزاب حاکم بر کردستان، خواست معطوف به هم‌سانی و هم‌آهنگی، تلقی می‌گردد. به همین جهت اگر خواهان یک فرهنگ سیاسی دیگریم لازم است شروع به مطالعه و نقد تمامی اصطلاحات، گفتمان‌ها و شعارهایی بنماییم که از جهان‌بینی جنبش‌های ناسیونالیستی و توتالیتریستی اطراف به جهان‌بینی ما وارد شده‌اند. تا زمانی که فرهنگ‌های سیاسی سیستم‌های فاشیستی منطقه منبع تغذیه و الگوی سیاسی احزاب کرد باشند مشکل بتوان به فکر تغییرات بنیادین در تجربه‌ی دموکراسی کردستان بود. زیربنای اصطلاحاتی (تیوریک) دموکراسی و روینای فکری ما، به حدی متزلزل است که فرد کرد توانایی ابتدایی تمایزگذاری مابین فرهنگ فاشیستی و ضد دموکراتیک با فرهنگ دموکراتیک را ندارد، به همین سبب التقاط فرهنگ توتالیتری و اخلاقیات فاشیستی با یک دکور به ظاهر دموکراتیک برای احزاب سیاسی ما بسی سهل و ممکن گردیده است. آنان بسیار ساده مجموعه‌ای دیکتاتور کوچک را در لوای نقاب نوعی فربه دموکراسی به ما عرضه می‌دارند، دیکتاتورهایی که قادرند بر روی هر دو طناب برقصند؛ بر طناب دیکتاتوری فیگور واقعی خود را نمایان ساخته و سایه‌شان هم بر طناب دموکراسی در حال رقص است. در این حالت ما (ی بیننده) نیز صرفاً همان سایه را می‌بینیم که بر طناب دموکراسی سوار است و ناتوانیم از درک نمایش پشت پرده، در آنجا چهره‌های آشکارتر و بی‌نقاب‌تر و طناب‌های دیگری وجود دارند که فیگورهای واقعی بر آن‌ها سوارند و می‌رقصند.

در هنگام تدوین قانون موقت دولت عراق سیاستمداران کرد با یک حقیقت تاریخی روبرو شدند: آن‌ها اقلیت‌اند و باید با اندیشه و از دیدگاه اقلیت جهان را بنگرند. در همین هنگامه‌ی درک اقلیت بودن، تناقضی عمیق آشکار می‌شود، تناقضی که دوازده سال هر دو حزب کردستان را به خود مشغول نموده بود. همزمان با پافشاری آن‌ها بر صیانت و حفاظت از حقوق اقلیت در چارچوب عراق این سوال کمیک مطرح می‌شود که پس چرا در طول این دوازده سال هیچ‌گونه بحثی در مورد قبول حقوق اقلیت‌های سیاسی کردستان صورت نگرفته است؟ چرا پذیرش حقوق اقلیت در بغداد آسان و در کردستان دشوار است؟ چرا در قانون اساسی عراق به مبارزه با فرهنگ فاشیستی مبتنی بر ستایش اکثریت و حق مطلق آن می‌پردازیم اما در کردستان «اکثریت یک درصد» - که میزان تفاوت مابین اتحادیه‌ی میهنی و حزب دموکرات در انتخابات پیشین بود - به عامل پیدایش فاجعه‌ای چون جنگ داخلی تبدیل می‌شود؟ چرا کسب اکثریتی ضعیف در انتخابات کافی است تا احزاب سیاسی ما به حاکم مطلق و ابدی تبدیل شوند؟ چرا در بغداد اصطلاح دموکراسی، قائم به اصل مبارزه و مقابله با «دیکتاتوری اکثریت» در نظر گرفته می‌شود اما در سلیمانی و هولیر، و در تضادی کامل، دموکراسی در مفهوم «دیکتاتوری اکثریت» مصداق پیدا می‌کند؟.

این تضاد حاوی دوگانگی اخلاقی خطرناکی است، زیرا ذهنیت واقعی سیاستمداران کرد از دموکراسی همان مفهومی است که از جانب PUK و PDK و در کردستان پیاده می‌شود و نه مفهومی که در بغداد سرسختانه به پی‌گیری آن می‌پردازند. مهم مفهومی است که در واقع امر و در عرصه‌ی مسایل سیاسی و روزانه‌ی فرد کرد نمود می‌یابد و نه مفهومی که در قانون اساسی عراق جایگاه ملت کرد را در برابر دولت و اکثریت تعیین می‌نماید. ارائه‌ی دو تعریف متفاوت و متضاد از دموکراسی، ملت کرد را در همان وضعیت تناقض آمیز ناسیونالیست‌های عرب قرار می‌دهد؛ ناسیونالیست‌های عرب از یک سو خواهان یک سیستم انترناسیونال عادلانه‌تر بوده و از دیگر سو به دنبال نوعی سیستم محلی و لوکال هستند که بر اساس رد تکثر و نفی حقوق اقلیت بنیاد نهاده شده است. در عرصه‌ی جهان خواهان جایگاهی بهتر برای ملت‌های کوچک و حاشیه‌ای هستند و در واقعیت عربی نیز به ستایش دیکتاتوری و مقابله با تمامی ملت‌های منطقه می‌پردازند. این تناقض عمیق نشان‌گر آن است که این نوع نیروها دموکراسی را به عنوان اصولی اخلاقی و قاعده و قانونی که در تمامی مکان‌ها دارای یک مفهوم واحد است قبول ندارند. اندیشه‌ی سیاسی کردی در این نکته نوعی گرت‌برداری کامل از ذهنیت ناسیونالیست‌های عرب می‌باشد؛ از سویی به دفاع از نوعی سیستم جهان شمول عدالت خواه می‌پردازند و از سویی دیگر یک مدل فاشیستی محلی تولید می‌کنند. تناقض مذکور نشان‌گر عدم وجود جدیت و در عین حال انعطاف ناپذیری در برابر واقعیت عربی می‌باشد. این خصوصیت از آن نیروهایی

است که دموکراسی را به عنوان سلاحی جهت تثبیت فاشیسم به کار می‌گیرند. در نظر آنان دموکراسی به معنای کسب اقرار و اعترافی منطقی‌ای به حاکمیت آنان است، اقراری که به آنان امکان می‌دهد بدون هیچ‌گونه ترس و واهمه‌ای در قلمرو حکومت خود کاملاً دیکتاتور باشند. تناقضی که اکنون گریبان‌گیر هیأت‌کندی کردی حاضر در انجمن حکومتی عراق شده است، قبلاً در نزد ناسیونالیست‌های عرب تجربه شده است، تناقضی که نیروهایی بدان دچار می‌شوند که تعریف داخلی آن‌ها از دموکراسی با تعریف خارجی آن متفاوت و متضاد باشد. در همه جا دموکراسی عبارت است از تقسیم قدرت، پذیرش حقوق اقلیت و تغییرات مداوم در ساختار سیاسی، و نه شریک شدن در قدرت دیگران و در مقابل عدم پذیرش تقسیم قدرت خود با دیگران. ناسیونالیست‌های عرب در راستای معرفی خود به جهان هم‌چون «قربانی» - که در آن واحد در داخل کشور خود «جلاد» باقی می‌مانند- این استراتژی رادیکال می‌کنند. تفکر سیاسی کردی نیز از طریق دنبال کردن همین راه کار به ارایه‌ی بازی مشابهی می‌پردازد؛ در بیرون دموکرات و در داخل حاکمی مطلق و غیر مشروط که بر تمامی عرصه‌های زندگی حکم می‌راند.

این مساله دلالت بر این نکته دارد که اندیشه‌ی سیاسی کردی نتوانسته، نمی‌تواند و حتی سعی نمی‌کند به انقطاعی مناسب با ذهنیت‌های ناسیونالیسم فاشیستی عربی دست پیدا کند. تاکنون نیز کلیه‌ی اعمال، استراتژی‌ها و فرهنگ اخلاقی خود را از آنان به عاریت می‌گیرد، به مانند آنان از تناقض‌های سیاسی و اخلاقی درونی خویش باکی ندارد و ادعای دموکراسی خواهی وی نیز تحت فشارهای منبعث از وضعیت ملت کرد، به عنوان یک اقلیت در معرض خطر، و نیز موج جهانی خواست دموکراسی می‌باشد و ماحصل الهام و احساس ضرورت از داخل نبوده است. ایجاد انقطاع با اندیشه‌ی سیاسی عربی از طریق پیاده نمودن مدلی از دموکراسی امکان پذیر است که بر اساس رعایت و قبول حقوق اقلیت بنیان نهاده شده باشد. شایان ذکر است که مراد از اقلیت صرفاً اقلیت‌های قومی و دینی نیست، بلکه مقصود دیگر اقلیت‌های حزبی، سیاسی و فرهنگی نیز می‌باشد، در واقع منظور کلیه‌ی اقلیت‌ها و هویت‌های متفاوتی است که در نتیجه‌ی توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی و در فرایند پیدایش و توسعه‌ی جامعه‌ی مدنی به وجود می‌آیند.

فاشیسم عربی و بنیادگرایی دینی، مطمئن از این که در چارچوب رمه امکان رشد و توسعه یافته و قادرند نخبه‌های تحصیل کرده را به اقلیت‌هایی خنثی و منفعل تبدیل نمایند، و با آگاهی از این واقعیت که روشنفکران جهان عربی / اسلامی هرگز امکان ارتباط واقعی با مردم را نداشته‌اند، مسجدها و کانال‌های رسانه‌ای را به ابزار ایجاد رمه تبدیل کرده‌اند. آنان خوب می‌دانند در وضعیتی چنان قرون وسطایی می‌زیند که امام جماعت بی‌سواد و تندرو مسجدی می‌تواند با چند شعار سیاسی جامعه را به آشوب بکشاند، به همین دلیل فرهنگ و فهم

خویش از دموکراسی را در چارچوب تعریف «دموکراسی به مثابه‌ی حاکمیت اکثریت» محدود می‌نمایند. از همین رو و در راستای مقابله با این رمه‌پرستی و پوپولیسم، عدم تقدیس توده و اکثریت اصلی‌ترین شرط پیدایش یک دموکراسی واقعی است.

اگر ما کردها خواستار انقطاع از این فرهنگ فاشیستی و عدم بازتولید دوباره‌ی آن هستیم، باید این واقعیت را مبنا بگیریم که پیروزی نیرویی که در انتخابات حائز رای اکثریت می‌شود، در نتیجه‌ی رای و تجمع چندین اقلیت اجتماعی متفاوت و متمایز به دور پروژه‌ها و اهداف سیاسی وی بوده است. در دموکراسی هیچ‌گونه اکثریت هم‌سان و رمه‌وار وجود ندارد، بلکه تمامی اکثریت‌ها حاصل اتحاد و اتفاق مجموعه اقلیت‌های متفاوتی هستند که هر آن احتمال اختلاف و انقطاع آنان از همدیگر وجود دارد. لازم است تعاریف جامع و مشخصی از واژه‌های «اکثریت»، «اقلیت» و «توده» داشته باشیم. دموکراسی سیستمی است که در بازی‌ها، بلاغت‌ها و زبان مجازی پایان می‌پذیرد، به همان اندازه‌ای که در بغداد به الحاق بندی به قانون، که حاوی نفی دیکتاتوری اکثریت باشد، احتیاج داریم، در کردستان نیز وجود یک قرارداد و پیمان سیاسی و اجتماعی در همان راستا (نفی دیکتاتوری اکثریت) ضرورت حیاتی دارد، حال اکثریت از آن اتحادیه میهنی، حزب دموکرات و یا هر حزب سیاسی دیگر که باشد. و این معیاری برای دموکراسی نیست، بلکه در عین حال معیاری است برای تطهیر نمودن خویش از فاشیسم.

اشاره: این نوشتار در هنگامه‌ی تدوین قانون اساسی موقت عراق به نگارش درآمد، اما به نظر بنده محتوای کلی آن با رویدادهای بعدی نیز هم‌آهنگ می‌باشد، از همین رو اقدام به انتشار آن نمودم.

منبع:

عەلی، بەختیار / خوێنەری کوشندە، کۆمەڵە وتار / چاپی یەكەم / چاپخانه‌ی رەنج / سلیمانی ۲۰۰۵

پڕۆژەشگاکەه‌لۆم‌انسانی و‌مطالعات‌فره‌نگی
پرتال‌جامع‌علوم‌انسانی